



نقد و بررسی نظریه «حرمت خروج بر حاکم جائر» از

منظر آیات در تفاسیر اهل سنت

ریحانه رضایی کلیدبری

چکیده

یکی از مهم‌ترین آراء اهل سنت، در مسئله «امامت و رهبری» نظریه «حرمت خروج بر حاکم جائر» است که از دیرباز به رغم ناهم‌خوانی آن با مبانی حاکمیت الهی، به عنوان یک حکم فقهی مورد وفاق اکثریت علمای اهل سنت و الگویی عملی در امر حاکمیت جوامع اسلامی بوده است.

این نظریه اگرچه با مخالفت‌هایی از سوی برخی فقه‌های اهل سنت هم‌چون ابوحنیفه و متکلمین معتزلی و حتی برخی از علمای اشعری مواجه بوده است؛ اما از سوی اهل سنت با استناد به دلایلی چون آیات، روایات و اجماع و یا «مصلحت‌اندیشی در امر مسلمین» به عنوان یک نظریه در اندیشه امامت و رهبری جامعه اسلامی مطرح شده است.

این مقاله به تبیین این نظریه و بررسی دلایل قرآنی قائلین به آن در پذیرش این نظریه پرداخته و بنابر تفاسیر اهل سنت و بیان آیات متعارض به نقد آن دلائل و ناهم‌خوانی این نظریه با آیات قرآن می‌پردازد.

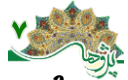
واژگان کلیدی: نظریه خروج، حرمت خروج، حاکم جائر، جور در آیات.

مقدمه

امامت به عنوان یکی از مباحث مهم در حوزه علم کلام، نزد فریقین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و تمامی فرق اسلامی در ضرورت وجود امام اتفاق نظر دارند. اما در تعیین امام، شیعه قائل به «نظریه انتصاب الهی» و اهل سنت قائل به «نظریه اختیار» (جعل غیرالهی امام) است و به تبع آن یکی از طرق تعیین امام نزد اهل سنت، غلبه و استیلاء می‌باشد. لذا «نظریه حرمت خروج بر حاکم جائز» که در حوزه مباحث امامت تطبیقی و نظریه‌های امامت مطرح است، یکی از نظریه‌های مشهور در فقه سیاسی اهل سنت بوده و در منابع ایشان ذیل بحث از طرق تعیین و عزل و خلع امام آمده است.

فقه‌های اهل سنت برای امام یا حاکم شرایطی چون اسلام، مرد بودن، عقل، حریت، عدالت و علم در نظر گرفته‌اند و چنانچه حاکمی از آن‌ها بی‌بهره باشد و یا از روش دیگری جز روش خلفای راشدین به حکومت دست یابد حاکم جائز به شمار می‌آید. لذا در صورت اسقاط شرط عدالت، در عزل یا بقای وی به دو گروه «قائلین به جواز خروج بر حاکم جائز» و «قائلین به حرمت خروج بر حاکم جائز» تقسیم شده‌اند.

پیشینه شکل‌گیری این نظریه به دوره حکومت بنی امیه و بنی عباس بازمی‌گردد و به صورت مکتوب برای اولین بار در آثار کلامی اهل سنت در کتاب «اللمع فی الرد علی اهل الزیع و البدع» نوشته ابوالحسن اشعری و «تمهید الاوائل» قاضی ابوبکر باقلانی ذیل مبحث عزل و خلع امام و



در کتب فقهی در باب جهاد و زکات آورده شده و به عنوان یک حکم فقهی رایج، مورد توجه بوده است. اکثریت فقهای اشعری مسلک، اهل حدیث و ظاهرگرایان و مکاتب کلامی ماتریدی، سلفی و وهابی قائلین به این نظریه بوده و خروج بر حاکم جائز ولو کافر را حرام دانسته‌اند.

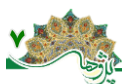
مخالفین این نظریه برخی اشاعره و معتزله و خوارج و زیدیه و حتی بسیاری از مرجئه هستند که خروج بر ائمه جور و قیام علیه او را حتی با استخدام نیرو به جهت تغییر چنین حاکمی واجب دانسته‌اند، چرا که دفع منکر را جز از این راه ممکن نمی‌دانند و این حکم را برای حاکمی که حتی به حد کفر هم نرسیده لازم می‌دانند.^۱

ابن حزم اندلسی، در کتاب الفصل چنین می‌نویسد: «ان سل السیوف فی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر واجب اذا لم یکن دفع المنکر الا بذلک».^۲

ابن حزم، در موارد متعددی به دلیل وجود تعارض روایات متعدد با روایاتی که صبر بر حاکم جائز را لازم دانسته، خروج بر حاکم جور را جایز می‌داند، وی معتقد است احادیث خروج بر فاسق و ظالم، نا سخ احادیثی است که امر به صبر نموده‌اند چه این که این احادیث از صدر اسلام وارد بوده‌اند و دلیل محرم، مقدم بر دلیل مباح (در مواقع تعارض

۱. رک. عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، الامامه العظمی عند اهل السنه و الجماعه.

۲. علی بن أحمد بن سعید بن حزم الأندلسی القرطبی الظاهری، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، قاهره: مکتبه الخانجی، ج ۴، ص ۱۷۱.



این دو با هم) می‌باشد.^۱

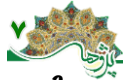
در اغلب منابع اهل سنت با استناد به اجماع، خروج بر حاکم جائز را جایز نمی‌دانند ولی در همین منابع، دو فقیه اهل سنت، ابن قیم جوزی و ابن عقیل، با موضع‌گیری در برابر این اجماع، خروج بر امام جائز را جایز شمرده و ادعای خود را مستند به خروج امام حسین(ع) علیه یزید نموده و این قیام را ستوده‌اند.^۲

بنابراین، از دلایل مخالفین نظریه «حرمت خروج بر حاکم جائز» می‌توان به التزام به امر به معروف و نهی از منکر، عدم اعتبار اجماع قائلین به حرمت، سیره اهل بیت(ع) و نیز آیات متعارض و احادیث منسوخ احادیث صبر بر حاکم جائز را برشمرد.

با دقت در سیر تطور این نظریه می‌توان به روشنی زمزمه‌های تغییرات بنیادین در آن را در آراء علمای معاصر نواندیش اهل سنت هم چون سنهوری و توفیق الشاوی و ناصر الغامدی نظاره‌گر بود. چه این‌که این نظریه را به دلیل تعارض با نظریه «انفتاح باب جهاد» در باب دموکراسی اجتماعی به وضوح نوعی استبداد سیاسی می‌دانند. هم‌چنین امروزه گروهی از سلفیه هم‌چون طالبان، القاعده و اخوان المسلمین که در حد نظریه باقی نمانده و به مبارزه مسلحانه با حاکمان جور پرداخته‌اند نیز از مخالفان کنونی این نظریه به شمار می‌روند.

۱. ر.ک. وهبه الزحیلی، الفقه الإسلامی و أدلته، ج ۸، ص ۳۱۷ و ۳۱۸.

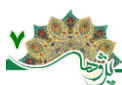
۲. ر.ک. محمد بن نطع بن محمد بن مفرح، الفروع، ج ۱۱، ص ۳۱۶، باب قتال اهل البغی.

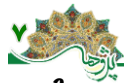


به رغم وجود آیات صریح در عدم مشروعیت حاکمیت جور در قرآن کریم و روایات فراوان مبنی بر مورد غضب بودن حاکم جائز و مذمت در پیروی از او در منابع اهل سنت، جای بسی تأمل است که علمای اهل سنت در حکومت اسلامی که مبانی آن برگرفته از وحی و اعتقاد به نیابت و جانشینی امام از رسول اکرم (ص) است، به حاکمیت ظالمین و فجّار رضایت داده، از شروط امامت کوتاه آمده و به جانشینی یک فرد غیرالهی از پیامبری الهی اهتمام داشته است.

ضرورت پرداختن به این مهم بدین جهت است که نظریه «حرمت خروج بر حاکم جائز» در آثار اهل سنت تنها بر اساس بهره‌گیری از اطلاق برخی آیات و استناد به روایات و وقایع تاریخی اثبات گردیده و دلایل قرآنی چندان محکمی ندارد و تعصب نابخردانه برخی مذاهب اهل سنت، نسبت به این نظریه، منجر به نهادینه شدن فرهنگ ظلم‌پذیری در میان پیروان این مکاتب و تحمل سال‌ها رنج و محنت آن‌ها از سوی حکام ظالم شده است.

گرچه این نظریه با دلایل عقلی و نقلی (روایی و سیره) نیز قابل نقد و بررسی است؛ اما در این مقاله به نقد قرآنی با رویکردی تطبیقی و نگاهی درون‌فرقه‌ای (اهل سنت) و به روش مطالعه کتب کلامی و تفسیری اهل سنت پرداخته و وجه انتخاب چنین نقدی، پذیرش آیات قرآن کریم به عنوان منبعی مشترک و فصل الخطاب در حل اختلافات فریقین و وضوح تعارضات جدی در ادله اهل سنت با آیات قرآن و حتی با برخی تفاسیر وارده از آن‌ها است.





از آثار مهم در باب نقد این نظریه می‌توان به کتاب «تحول مفهوم حاکم جائر در فقه سیاسی شیعه» نوشته محمدرضا احمدی طالشیان و کتاب «اطاعت از حاکم جائر در نظام امامت و خلافت» نوشته محمدعلی میرعلی اشاره نمود که در آن با تکیه بر روایات و شواهد تاریخی، سیر نظریه خروج بر حاکم را بررسی و به آثار تبعیت از حاکم جائر و نقد آن می‌پردازد. همچنین دو مقاله «قیام علیه حاکمان جور، انواع، راهکارها و ضوابط شرعی» نوشته محمدمهدی آصفی و مقاله «فقه انقلاب و خروج علیه حاکم جائر در فقه فریقین» نوشته عبدالرحیم اخلاقی و محمدجواد نوروزی، مستقیماً به نقد و بررسی این نظریه طبق آراء شیعه و اهل سنت پرداخته‌اند.

وجه تمایز این اثر با دیگر آثار مشابه در این است که به نقد این نظریه از منظر آیات در موارد متعدد و بنابر آراء خود علمای اهل سنت و با نگاهی درون‌فرقه‌ای می‌پردازد.

امید که این اندک پژوهش‌های منسجم در راستای تبیین بیش‌تر و نقد دقیق‌تر از این نظریه بوده که فقدان آن در میان دیگر آثار موجود مشهود است و هم‌چنین تطبیق مفاد این نظریه با شروط امامت و خاصه شرط عدالت، از منظر اهل سنت، شایسته پژوهش‌های درخور است که در این مجمل نمی‌گنجد.

۱. چیستی نظریه «حرمت خروج بر حاکم جائر»

اولین واژه‌ای که برای تبیین ماهیت نظریه باید به مفهوم آن پرداخته شود واژه «حرمت» است، راغب در مفردات می‌نویسد: «حرام چیزی

است که از آن منع شده و حرمت ممنوعیت انجام کار و یا عدم مشروعیت به حکم عقل و شرع است». از این عبارت، مخالفت با حکم الهی و تعدی و معصیت در معنای حرمت برداشت می‌شود.

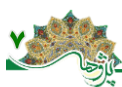
واژه مهم دیگر خروج است که در مفردات راغب در معنای آن چنین آمده است: «خروج، ظاهر یا آشکار شدن از جایگاه یا حالتی که فرد در آن است مانند خانه، لباس و یا کشور را گویند و فرقی نمی‌کند که شخص خودش چنین حالتی را بیابد و یا با ابزار خارجی در چنین حالتی قرار گیرد». اما این واژه در اصطلاح اهل سنت معنای دیگری هم دارد، الحمیدی در «کفایه الاثر» می‌نویسد: «خروج در اصطلاح اهل سنت به معنای مخالفت قولی و عملی است». بنابراین، مقصود از خروج در این جا مخالفت در قول و عمل با یک حکم فقهی است و به ظاهر مخالفت قلبی را شامل نمی‌شود.

واژه مهم دیگر «حاکم جائز» است، حاکم در لغت به معانی قاضی، داور، فرمانروا، اجراکننده حکم و متصدی اداره یک ایالت یا بخش از

۱. حسین بن محمد بن مفضل راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، نشر الکتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲. همان، ص ۱۴۵.

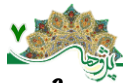
۳. ر.ک. فوزی بن عبدالله بن محمد الحمیدی الأثری، کفایه المفتین فی تحریم الخروج علی ولاه أمر المسلمین، ص ۱۰۹.



جانب حکومت است.^۱ حاکم به جهت قیود فراوانی که در علوم مختلف برای آن بر شمرده شده است، دارای معانی اصطلاحی مختلفی است و در اصطلاح علمای متأخر اهل سنت، با تعبیر حاکم شرع در مقابل حاکم جور به کار می‌رود.^۲

در فقه سیاسی اهل سنت، جور در معنای لغوی آن یعنی «ستم و روی گردانی از حق» به کار گرفته شده است. سلیمان بن احمد طبرانی در مفهوم جور می‌نویسد: «الجور: البغی و الظلم و الميل عن الحق؛ جور سربچی و ستم و روی گردانی از حق است».^۳ ابن منظور در لسان العرب، لغت جور را نقیض عدل معرفی کرده و می‌نویسد: «الجورُ: نقیضُ العدل».^۴

بنابراین، حاکم جائز کسی است که در راه باطل قدم برمی‌دارد و از مسیر حق و عدالت، منحرف شده و تمایل به باطل پیدا کرده و یا اساساً از ابتدا از راه مستقیم منحرف بوده و حق را از مدار خود خارج نموده



۱. ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، محمود محمد طناحی و طاهر احمد زاوی، بیروت، ج ۱، ص ۲۵۰.

۲. محمد حسن بن باقر نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۱۷، ص ۲۵۸، بیروت ۱۹۸۱.

۳. سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی، المعجم الصغیر، بیروت: دار الکتب العلمیه، ج ۲، ص ۲۷۰.

۴. احمد بن مکرم بن منظور، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۴۱۳.

و «نظریه حرمت خروج بر حاکم جائز» بیان‌گر ممنوعیت و عدم مشروعیت ترک طاعت و مخالفت قولی و عملی با حاکمی است که از مدار حق و شرع خارج و منحرف شده است.

هم‌چنین لازم است فرق میان «جور» و «کفر» نیز تبیین گردد چه این که در بخش ادله و نقد مورد استفاده و توجه خواهد بود.

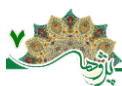
«کفر» در لغت به معنای پوشاندن است. راغب در مفردات آورده است: «کفر در لغت به معنای پوشاندن شیء است و شب را کافر گویند چرا که اشخاص را می‌پوشاند و زارع را کافر گویند چرا که تخم را در زمین می‌پوشاند».^۱

اما در اصطلاح «کفر» عبارت است از نداشتن ایمان به آنچه در شأن خداست که یا همراه با اعتقاد به ضد باشد یعنی یکی از ضروریات دین را انکار کند مثل این که العیاذ باللّه پیامبر را تکذیب کند و یا بدون اعتقاد به ضد باشد مثل کسی که شک است و خالی از اعتقاد صحیح و یا باطل به خدا و رسول است.^۲

قاضی ایجی در تعریف اصطلاحی «کفر»، ضمن مفروض گرفتن عدم اعتقاد به وحدانیت خدا آن را عدم تصدیق نبوت دانسته و می‌گوید: «کفر خلاف ایمان است و آن نزد ما عبارت است از تصدیق نکردن پیامبر(ص) در برخی از اموری که علم حاصل شده که از جانب پیامبر ﷺ

۱. راغب اصفهانی، همان، ج ۱، ص ۷۱۴.

۲. ر.ک. علی محمدی، شرح کشف المراد، اندیشه مولانا، ۱۳۹۰، ص ۵۹۵.



رسیده است».^۱

اهل سنت عمل را در ایمان دخیل نمی‌دانند و معتقدند که ارتکاب به گناهان کبیره، هرگز فرد را از دایره ایمان خارج نمی‌سازد و منجر به کفر شخص نمی‌شود، فلذا در عقیده ایشان باور به تفکیک عمل گناه از ایمان، حتی در قضیه «فسق» که ارتکاب گناه علنی را شامل می‌شود نیز مشهود است. البته خوارج، مرتکبین هر نوع گناهی اعم صغیره و کبیره را موجب خروج از ایمان می‌دانند و از نظر آنان، «فاسق» به طریق اولی از ایمان خارج است.^۲ معتزله نیز، فاسق را حتی اگر توبه کند، در دایره ایمان قرار نمی‌دهند و قضاوتی مابین ایمان و کفر (فاسق) را بر وی جاری می‌کنند.^۳ آیین در حالی است که بر اساس عقیده اهل سنت و جماعت، ترک بی‌دلیل فروضات، ارتکاب گناه کبیره و حتی «فسق»، تا زمانی که با انکار ارکان دین همراه نباشد، موجب خروج از ایمان نمی‌شود.^۴ و مرتکب آن (هرچند گناهکار است) کافر نخواهد شد.

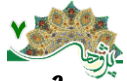
نوی در شرح مسلم می‌نویسد: «بدان که نظر صحیح و حق درباره تکفیر آن است که احدی از اهل قبله، به خاطر گناهی تکفیر نمی‌شود؛ چنان‌که اهل هوا، بدعت، خوارج، معتزله و غیر آنان تکفیر نمی‌شوند. و

۱. میر سید شریف ابجی، شرح المواقف، قم: الشریف الرضی، ۱۳۲۵ق، چاپ اول، ص ۳۸۸.

۲. اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۴۵.

۳. قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسه، ص ۷۰۲.

۴. ر.ک. ابومنصور البغدادی، اصول الدین، ص ۲۶۸، چاپ استانبول، ۱۹۲۸م.



هر کس چیزی را که از ضروریات دین اسلام است انکار کند، حکم به ارتداد و کفر او می‌شود.^۱

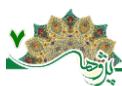
بنابراین، مبنای فتوای به کفر از سوی فقهای اهل سنت عبارت است از انکار ضروریات و یا انکار چیزی که به انکار ضروری دین برگردد. پس فرد فاسق به جهت اعمال ظاهری و ارتکاب به کبیره هرگز کافر نمی‌گردد مگر آن‌که علنی انکارکننده ضروری دین باشد لذا چون از دایره ایمان و اسلام خارج نشده است (هرچند دچار انحراف شده است) هم‌چنان مسلمان و چه بسا مؤمن به شمار می‌رود.

بنابراین، از منظر اهل سنت فرق میان «جور» و «کفر» آن است که جائز اگرچه در مسیر انحراف از دین و شریعت و تعدی و تجاوز از حدود الهی قرار گرفته است، اما چون علنی ضروریات دین را انکار نمی‌کند، به حد کفر نرسیده و کافر نیست، هرچند جای سؤال دارد که چنین فردی با ارتکاب به این معاصی آیا نشئه‌ای از ایمان در دل خواهد داشت یا نه؟

۲. قائلین به نظریه «حرمت خروج بر حاکم جائز»

اهل سنت در انعقاد امامت، شروطی مانند: عدم کفر بعد از اسلام، عدم ترک نماز، عدم ترک بما انزل الله، عدم فسق و ظلم و بدعت و نقص در تصرف را حائز اهمیت دانسته‌اند. ایشان این شروط را برای حاکم در زمان انعقاد وی به امامت و حکومت لازم می‌دانند مگر آن‌که فرد فاسق با غلبه و استیلا بر مسند حکومت بنشیند، لذا کامل علی

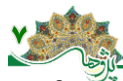
۱. شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۵۰.



ابراهیم ربّاع در رساله «نظریه خروج فی الفقه السیاسی الاسلامی» به نقل از قاضی عیاض می‌نویسد: «لا تنعقد خلافة للفا سق ابتداءً»^۱ و نیز قرطبی در جامع الاحکام القرآن ضمن عنوان عدم انعقاد خلافت فاسق، شرط علم را نیز برای وی لازم دانسته و چنین آورده: «الاخلافة فی الامة فی انه لا يجوز ان تنعقد خلافة الفاسق؛ و يجب ان يكون من افضلهم فی العلم».^۲

پس طبق نظر علمای اهل سنت، امامت و خلافت فرد فاسق در ابتدای امر منعقد نمی‌شود و امامت فرد فاسق ابتداءً جایز نیست؛ اما پس از انعقاد، چنانچه حاکمی مرتکب فسق و جور شود و از این شروط تخطی نماید و منحرف گردد، به استعفاء و عزل وی رضایت نمی‌دهند مگر در شرایط خاص که آن هم مورد اختلاف است. لذا شاعره، اهل حدیث، ماتریدیه و سلفیه وهابی، حاکمیت حاکم فاسق را مشروع و خروج بر وی را حرام می‌دانند.

قائلین متقدم به این نظریه پس از بنی امیه^۳ افراد ساده لوحی چون



۱. ر.ک. علی ابراهیم ربّاع، نظریه خروج فی الفقه السیاسی الاسلامی.
۲. عبدالله محمد بن احمد، قرطبی، الجامع الاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۷۰.
۳. با رواج تفکر جبرگرایی توسط معاویه و حکم وی در حرمت خروج بر خلفا و حاکمانی که پس از نبی اکرم (ص) بر مسند خلافت نشستند، فضای ذهنی امت اسلامی (بغیر شیعه) به نوعی اباحه‌گری در امر خلافت و رهبری جامعه گرایش یافت و قبول خلافت اشخاصی چون ابوسفیان، معاویه و حتی یزید به امری بدیهی مبدل گشت. لذا خروج حسین بن علی (ع) بر یزید حرام و قتال با اهل بیت رسول (ص) مستحب و بلکه واجب شمرده شد.

«عبدالله بن عمر» بود که شبانه با پای حجاج بن یوسف بیعت نمود اگرچه اثری از نقل این حقیقت تلخ در مورد عبدالله بن عمر در کتب اهل سنت موجود نیست اما نظر وی در این باره در صحیحہ مسلم آمده است که در این جا به آن اشاره می‌گردد.

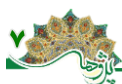
مسلم از زید بن محمد از نافع نقل می‌کند: «آن‌گاه که واقعه حره اتفاق افتاد، عبدالله بن عمر نزد عبدالله بن مطیع آمد؛ وی علیه یزید شوریده بود. عبدالله بن مطیع دستور داد بالشتی برای مهمان بیاورند. عبدالله بن عمر گفت: نیامده‌ام نزد تو بنشینم، بلکه آمده‌ام با تو سخنی بگویم. از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «هر کس از طاعت (حاکم) دست بردارد، روز قیامت خداوند را ملاقات خواهد کرد، در حالی که حاجتی ندارد، و هر کس بمیرد در حالی که بیعتی بر عهده او نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است»^۱.

احمد بن حنبل در جلد دوم مسند خود نمونه همین عقیده را از عبدالله بن عمرو العاص نقل می‌کند که مردم را نیز به همان دعوت می‌کرده است.^۲

حسن بصری نیز به اعتقاد به این نظریه معروف بود. از وی چنین نقل شده است: «امیران و حاکمان بر پنج چیز از امور مردم ولایت دارند:

۱. مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشیری النیشابوری، صحیح مسلم، محمدفؤاد عبدالباقی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ج ۶، ص ۲۲.

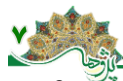
۲. ر.ک. مسند الإمام أحمد بن حنبل، شعیب الأرئوط و عادل مُرشد، بیروت: مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۳۴۴.



نماز جمعه، نماز جماعت، نماز عید، مرزها و حدود. به خدا قسم که دین برپا نمی شود مگر به وسیله آنان، اگر چه ستم و بی عدالتی کنند. به خدا قسم آنچه اصلاح می کنند، از فساد می آورند، بیش تر است»^۱.

سفیان الثوری از دیگر قائلین به حرمت خروج است و بر این دیدگاه اصرار می کرد و آن را پایه ایمان می دانست. وی به یکی از شاگردان خود به نام شعیب می گوید: «اطاعت و فرمانبری از رهبران و امیران و کسانی که با اجماع و رضایت مردم خلافت را به دست گیرند، واجب است؛ چه درستکار باشند و چه فاجر و گناهکار»^۲.

علی بن مدینی نیز از معتقدین سرسخت این نظریه است و در سخنان وی عبارات قابل تأملی به چشم می خورد. او درباره حکومت فاسق معتقد است که کسی حتی حق بدگویی از چنین حاکمی را ندارد چه این که علیه وی به مبارزه برخیزد و حتی در این باره پا را فراتر از عالمان سلف اهل سنت گذاشته و تردید نداشتن در دل نسبت به چنین حاکمی را مستحب دانسته و چنین می گوید: «خواندن دو رکعت نماز جمعه پشت سر آنها جایز و هر کس نماز را اعاده کند، بدعت گذار و تارک ایمان است و از فضیلت نماز جمعه برخوردار نخواهد شد، مگر آن که اعتقاد داشته باشد که نماز پشت سر پیشوایان، چه درستکار و چه



۱. معهد رسول الاكرم، الحوار فی تسامح و العنّف، مجله الحياه الطيبه، بيروت، ص ۷۱.

۲. همان، ص ۷۲.

گناهکار، درست است و با دل و جان به آنان اقتدا نمایند».^۱

وی هم‌چنین درباره خروج بر حاکم جائز می‌گوید: «هر کس علیه امام مسلمانان خروج کند، اما مردم بر او اجماع کنند، شما نیز خلافت وی (امام جائز) را بپذیرید. از هر راهی که آن را به دست آورده باشد، اشکالی نخواهد داشت، چه با رضایت و چه با غلبه و پیروزی بر حاکم، اما خروج‌کننده از سنت پیامبر پیروی نکرده است. اگر خروج‌کننده بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است».^۲

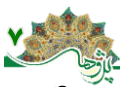
ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب فتح الباری فی شرح صحیح بخاری به نقل از ابن بطلال، چنین آورده است: «فقها بر وجوب اطاعت از سلطانِ چیره‌شده و سیطره‌یافته و لزوم جهاد در رکاب او اجماع کرده‌اند، و این که اطاعت از او بهتر از خروج علیه وی است؛ چرا که باعث جلوگیری از خون‌ریزی و آرامش توده مردم خواهد شد. این مسئله استثنای پذیر نیست، مگر آن که از سلطان، کفر صریحی واقع شود».^۳

طحاوی شارح الطحاویه می‌گوید: «خروج علیه رهبران و زمامداران را هرچند که ظالم و بیدادگر شوند، جایز نمی‌دانیم. آنان را نفرین نمی‌کنیم و دست از اطاعت شان برنخواهیم داشت. اطاعت از آنان را تا

۱. همان.

۲. همان.

۳. احمد بن علی ابن حجر عسقلانی، فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، دار المعرفه - بیروت، ۱۳۷۹، ج ۱۳، ص ۱۹۰.



موقعی که مردم را به گناه و معصیت امر نکنند، اطاعت الهی می‌دانیم و برای سلامتی و صلاح آنان دعا خواهیم کرد».^۱

همچنین شیخ صابونی در کتاب «عقیده أصحاب الحديث» و قزوینی از علمای مشهور وهابی به تبع همراهی با ابن تیمیه در کتاب «مفید العلوم و مبید الهموم» موافقت خود با این عقیده را به صراحت آورده‌اند.^۲

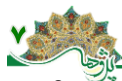
ابراهیم ربّاع به نقل از محمد ابوزهره از کتاب «الجريمة والعقوبة فی الفقه السیاسی» چنین می‌نویسد: «آنچه بر قلم علمای مذاهب چهارگانه جاری بوده این است که ولی امر به واسطه فسقش عزل نمی‌شود و دلیل آن مصلحت مسلمین بوده است».^۳

همچنین معهد الرسول به نقل از رساله شیخ عبدالله بن عبداللطیف آورده است: «اصحاب پیامبر ﷺ به احادیث وجوب اطاعت از حاکم ولو فاسق عمل کرده و آنها را از اصول اسلام دانسته‌اند، و با این‌که از یزید بن معاویه، حجاج و خلفای پس از آن — به جز عمر بن عبدالعزیز — رفتارهای ناشایستی را دیده‌اند، که به صورت علنی از آنان سرزده بود، ولی با این حال، خروج علیه خلفا و دشنام دادن به آنها را حرام دانسته، کسانی را که علیه آنان خروج کنند، هم‌چون خوارج، خارج از دین

۱. معهد الرسول الاکرم، ص ۷۲.

۲. همان، ص ۷۵.

۳. علی ابراهیم ربّاع، همان، ص ۱۷۷.



قلمداد نموده‌اند».^۱

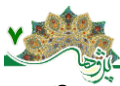
هم‌چنین درباره عقیده برخی از مشایخ و علمای خاندان شیخ محمد بن عبدالوهاب، هم‌چون شیخ محمد بن عبداللطیف، شیخ سعد بن حمد بن عتیق، شیخ عبدالله بن عبدالعزيز العنقری و دیگران چنین می‌نویسند: «از آیات قرآنی و احادیث نبوی و کلام علما و پژوهشگران، وجوب فرمانبرداری و اطاعت از ولیّ امر و تحریم کشمکش و مقابله با او فهمیده می‌شود. کوتاهی او در انجام برخی واجبات، مجوزی برای مقابله با وی نخواهد بود، مگر آن‌که کفر واضحی از وی سرزند».^۲

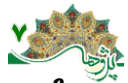
در مقابل این نظرات عده‌ای از کبار اهل سنت، خروج بر حاکم جائز کافر را به شرط قدرت بر عزل وی، جایز دانسته‌اند. از جمله ایشان صالح فوزان است که مخالفت و شورش بر علیه حاکم کافر را منوط بر حالات و شرایط خاص دانسته در پاسخ به سؤال درباره تعامل با حاکم کافر چنین پاسخ می‌دهد: «اما نحوه تعامل با حاکم کافر به اختلاف احوال و موقعیت‌ها فرق می‌کند. پس اگر در مسلمین قوت لازم باشد؛ یعنی قدرت مقابله با آن‌ها و ایجاد حکومت اسلامی را دارا باشند، واجب است که خروج کنند و این عمل از جهاد فی سبیل الله شمرده می‌شود. اما اگر قدرت براندازی نداشته باشند، مخالفت با ظلمه کفر، جایز نیست زیرا ضررش متوجه مسلمین است».^۳ وی دلیل بر حکم

۱. معهد الرسول الاکرم، همان، ص ۷۵.

۲. همان.

۳. فتاوی صالح فوزان، رقم فتوی: ۱۵۸۷۲، نرم‌افزار مکتبه الشامله.





عدم خروج و مبارزه با ظلمه کفر را نوعی سیره عملی رسول خدا ﷺ دانسته، چنین عنوان می‌کند: «پیامبر(ص) ده سال پس از بعثتش در مکه زندگی کردند و ولایت در دست کفار بود ... و کفار مکه را از ولایت خلع نکرده بودند، بلکه نهی فرموده بودند از قتال با کفار در این سال‌ها ... مگر بعد از این‌که هجرت فرمودند و دولت و جماعتی برای مسلمین تشکیل داده بودند که قدرت مقاتله با کفار را داشته باشند».^۱ هم‌چنین بن باز مفتی اعظم معاصر وهابیت شورش بر علیه حاکم کافر را در صورتی جایز می‌داند که موجب برانگیخته شدن شری نشود.^۲

بنابراین اکثریت اهل سنت خروج بر حاکم جائز را جایز ندانسته و برخی در مورد حاکم کافر نیز به شرط قدرت بر تسلط و چیرگی بر وی و عدم ایجاد فتنه و خونریزی خروج را جایز دانسته‌اند.

۳. ادله قرآنی قائلین بر «حرمت خروج بر حاکم جائز»

اهل سنت در اثبات نظریه «حرمت خروج بر حاکم جائز» به برخی آیات قرآن کریم استناد کرده‌اند که برخی مهام آن به شرح ذیل است:

آیه اول: وجوب برگزاری نماز جماعت

اهل سنت برای اثبات نظریه «حرمت خروج بر حاکم جائز» با تمسک به اطلاق برخی آیات قرآن کریم که اشاره به برپایی حدود الهی مانند

۱. صالح فوزان، همان.

۲. ر.ک. مجموع فتاوی العلامه عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، طبعه: محمد بن سعد الشویعر، ج ۸، ص ۲۰۳.

اقامه نماز و پرداخت زکات دارد، استناد نموده‌اند؛ از جمله آیه ۴۳ سوره بقره که می‌فرماید: «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ؛ و نماز به پا دارید و زکات بدهید و با رکوع‌کنندگان رکوع نمایید».

شیخ ابوبکر اسماعیلی در کتاب «اعتقاد ائمه اهل الحديث» می‌نویسد: «خداوند نماز جمعه را واجب کرد و با علم به این‌که برگزارکنندگان آن ممکن است فاجر و یا فاسق باشند، ولی باز آن را واجب دانسته و استثنایی در آن قائل نشده است».^۱

آیه دوم: عهد الهی و تحقق حکومت ظالمین

آیه دیگری که اهل سنت بر آن استدلال می‌کنند آیه ۱۲۴ سوره بقره و جریان اعطای مقام امامت به حضرت ابراهیم (ع) است.

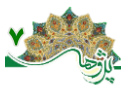
نویسنده جامع البیان به نقل از کتاب فتح القدير شوکانی می‌گوید: «گروهی از اهل علم به استناد به آیه ۱۲۴ بقره که خداوند می‌فرماید: «قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین» استدلال می‌کنند به این‌که امام باید از اهل عدل و عمل به شرع باشد، زیرا طبق بیان بالا اگر کسی از عمل به شرع منحرف شود، ظالم است».^۲

وی در این‌جا برای معنای «لاینال عهدی الظالمین» احتمالاتی می‌دهد و

۱. معهد الرسول الاکرم، ص ۷۸.

۲. محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۲ق، ج

۱، ص ۴۱۹.



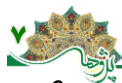
می‌گوید: «اولی این است که بگوییم این خبر در معنای امر است یعنی خداوند فرموده عهد من به ظالمان نباید برسد. زیرا اگر در معنای خبر باشد یعنی عهد من به ظالمان نمی‌رسد، تخلف از آن جایز نیست و حال آن‌که می‌بینیم این عهد امامت، به ظالمان بسیاری رسیده است».^۱

هم‌چنین زمخشری طبق بیان شوکانی معتقد است؛ این امر تشریعی خداست که امام باید عادل باشد ولی در تکوین، افراد ظالم امام شده‌اند، مانند نماز که در شرع واجب است ولی بعضی نماز نمی‌خوانند.^۲

آیه سوم: حاکمیت جور ثمره گناه امت

از دیگر آیاتی که اهل سنت در اثبات نظریه حرمت خروج بر آن استدلال کرده‌اند؛ آیه ۱۲۹ سوره انعام است که می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ نُؤَلِّیْ بَعْضَ الظَّالِمِیْنَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا یَكْسِبُونَ»؛ و این چنین بعضی از ستمگران را بر بعضی دیگر ولایت می‌دهیم، به سبب اعمالی که می‌کرده‌اند».

بنابر معنای ظاهری اهل سنت از این آیه حکومت حکام جور، بر امت‌ها، به سبب گناهان و معاصی خود امت بوده و گویی که مردم برای خلاص شدن از ظلم حاکمان، باید خودشان ظلم را ترک کنند و ظلم حاکمان تنبیهی از سوی خدای متعال برای امت‌های اسلامی است. از مالک بن دینار (از محدثان اهل سنت در عصر حکومت اموی) در



۱. همان.

۲. ر.ک. همان، ص ۴۲۰.

کتاب «الحوار فی التسامح و العنف» چنین نقل شده است: «در برخی از کتاب‌های الهی آمده؛ من مالک مُلک هستم و دل‌های ملوک و حاکمان در اختیار من است پس هر کس مرا اطاعت کند، حاکمان را برای او رحمت، و هر کس از دستورات من نافرمانی کند، حاکمان را برای او مایه عذاب خواهم کرد، پس وقت خود را به دشنام دادن به زمامداران سپری نکنید، بلکه توبه کنید تا با شما مهربان شوم».^۱

آیه چهارم: وجوب حفظ جان از هلاکت

از دیگر ادله قرآنی اهل سنت در اثبات نظریه حرمت خروج، آیه ۱۹۵ سوره بقره است که می‌فرماید: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَاتُفْسِدُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؛ و (از مال خود) در راه خدا انفاق کنید (لیکن نه به حد اسراف)، و خود را به مهلکه و خطر در نیفکنید».

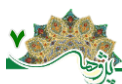
فخر رازی در تفسیر کبیر ذیل آیه فوق می‌نویسد: «مراد از قول خدای متعال که می‌فرماید؛ وَلَاتُفْسِدُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؛ خود را به سختی انداختن است یعنی این‌که خودتان را با جنگی که در آن امید به پیروزی و منفعتی نیست به کشتن ندهید چرا که این جز قتل نفس نیست و آن حرام است».^۲

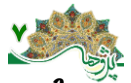
آیه پنجم: وجوب فرمانبرداری از حاکم در غیر معصیت الهی

محمد مهدی آصفی در مقاله «قیام علیه حاکمان جور» استدلال شارح

۱. معهد الرسول الاکرم، ص ۷۲.

۲. فخر رازی، تفسیر کبیر و مفتاح الغیب، ج ۵، ص ۱۵۰، نرم‌افزار مکتبه الشامله.





الطحاویه بر آیه اولی الامر را چنین بیان می‌کند و می‌نویسد: «قرآن و سنت بر وجوب اطاعت از ولیّ امر تا زمانی که به معصیت امر نکند، دلالت می‌کند. در کلام الهی «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» تأمل کنید! چرا خداوند در اولی الامر، کلمه اطیعوا را تکرار نمی‌کند؛ چرا که اولی الامر را نباید به صورت استقلالی اطاعت کرد؛ تنها در اموری که اطاعت خدا و پیامبر است، قابل اطاعت هستند».^۱

طحاوی در ادامه در توجیه اطاعت از حاکمان جور برای محکم نمودن وجه استدلال خود، جملات قابل تأملی دارد، آصفی می‌نویسد: «اطیعوا در مورد پیامبر به این دلیل تکرار شده که ثابت کند اطاعت از پیامبر قطعاً اطاعت از خداوند است و ایشان به جز او امر الهی، دستوری را صادر نمی‌کند. اما در خصوص دلیل وجوب اطاعت از حاکمان، حتی در صورت ارتکاب ظلم و ستم باید گفت؛ اطاعت از آنان انتخاب میان بد و بدتر است؛ چرا که تالی فاسد خروج علیه آنان از تالی فاسد ستمگری‌شان بیش‌تر است».^۲

هم‌چنین وی در ادامه به صورتی ناباورانه آثار و برکات چنین اطاعتی را کفاره گناهان و حتی دوچندان شدن ثواب اعمال دانسته و می‌گوید: «هم‌چنین بردباری بر ظلم و ستم آنان باعث کفاره گناهان و

۱. محمد مهدی آصفی، قیام علیه حاکمان جور؛ انواع، راهکارها و ضوابط شرعی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۱۵.

۲. همان.

دوچندان شدن ثواب اعمال خواهد شد؛ زیرا مسلط شدن حاکمان ظالم بر مردم، نتیجه اعمال و کردار خود آنهاست، در نتیجه وظیفه مردم تلاش در استغفار و توبه و اصلاح رفتار و اعمال است؛ چرا که در قرآن می‌خوانیم: «آیا چون به شما مصیبتی رسید در حالی که دو برابرش را (به دشمنان) رساندید گفتید: این (مصیبت) از کجا به ما رسید؟ بگو: آن از خود شما است». و در آل عمران آیه ۱۶۵ نیز می‌فرماید: «و این گونه برخی از ستمکاران را به (کیفر) آنچه به دست می‌آورند، سرپرست برخی دیگر می‌گردانیم».^۱

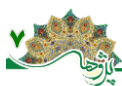
آیه ششم: نهی از شکاف در صفوف مسلمین و همراهی با جماعت

آیه ۱۱۵ سوره نساء از دیگر ادله اهل سنت در اثبات نظریه حرمت خروج است که محمد بن عبدالوهاب در کتاب «کبائر» در باب خروج از جماعت استدلال بر این آیه نموده که می‌فرماید: «و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین؛ این (کیفر) بدان سبب است که آنان با خدا و پیامبر او به مخالفت برخاستند و هر کس با خدا و پیامبر او به مخالفت برخیزد قطعاً خدا سخت کیفر است».

وی در ادامه به آیه «و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا؛ همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و پراکنده نشوید». برای تأکید بیش‌تر بر امر تبعیت از جماعت اشاره نموده است.

هم‌چنین در استدلال به این آیه روایت مرگ جاهلی را مطرح و به

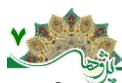
۱. همان.



نقل از ابن عباس و مسلم بن حذیفه روایات مرفوعی را ضمیمه نموده است: «عن ابن عباس: من کره من امیره شیئاً فلیصبر فانه من خرج من السلطان قید شبر مات میتة جاهلیة؛ کسی که در چیزی از امیر خود کراحت دارد پس قطعاً صبر کند چرا که قطعاً کسی که به اندازه یک وجب در جهت خروج بر سلطان قدم بردارد مرگ او مرگ جاهلیت خواهد بود».^۱

همچنین به روایتی مرفوعه‌ای که مسلم از حذیفه نقل کرده نیز اشاره کرده و می‌نویسد: «رسول خدا فرمود: بعد از من حاکمانی می‌آیند که به دستورات من عمل نمی‌کنند و خلاف سنت من رفتار می‌کنند و در میان آنان کسانی هستند که قلب‌های شان شیطانی و بدن‌های شان از سانی است. عرض کردم ای رسول خدا! با آن‌ها چگونه برخورد کنیم؟ فرمودند: فرمانبردار و مطیع باشید اگرچه به کمرت بزند و اموالت را بگیرد فرمان ببر و مطیع باش؛ و همچنین روایت مرفوع دیگری که مسلم از عرفجه اشجعی روایت کرده است: هر کس به سوی شما بیاید به امید جدایی انداختن بین شما، در حالی که بر بیعت مردی باشید، او را به هلاکت برسانید».^۲

شبییه همین روایت در کتاب الفتن در صحیحه بخاری با تعبیر فتح الباری، عمده القاری و الکواکب الدری نیز آمده است و به تفصیل به



۱. محمد بن عبد الوهاب، کتاب الكبائر، عقیل بن عمر، دار ابن حزم، ۱۴۲۷ق، ص ۴۶.

۲. همان.

روایات ناهی از دوری از جماعت و وقوع فتنه اشاره دارد و خروج بر حاکم ولو جائز و فاسق را مصداق جدایی از جماعت و ایجاد فتنه‌های بزرگ در امت اسلامی می‌داند.

۴. نقد ادله قرآنی

نقد آیه اول:

در نقد استدلال به آیه اول که به وجوب برپایی نماز جماعت اشاره دارد، دو مهم قابل ذکر است:

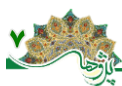
نخست و ضوح استدلال بماوقع یعنی استدلال بر مبنای آنچه در عمل صحابه اتفاق افتاده نه آنچه که حقیقت آیه بر آن دلالت می‌کند و چنین برداشتی از مضمون این آیه، قطعاً تفسیر به رأی و امری باطل است.

دوم آن که تسری حکم وجوب برگزاری نماز به وجوب پیروی از امام فاجر غیر عادل، به جهت قواعد اصولی نیز غیر قابل قبول است و مصداق قاعده اصولی «انّ الحکم لایثبت موضوعه» است.

لذا صرف حکم به برپایی نماز جماعت، لزوم تبعیت از امام جائز را اثبات نمی‌کند و چنین تبعیتی موضوعیتی ندارد و هرگز موجب مشروعیت حکومت چنین حاکمی نمی‌گردد.

نقد آیه دوم:

در نقد افاده از آیه ابتلاء، به جهت اثبات تحقق حکومت ظالمین، علاوه بر شامل شدن مواردی که در نقد بر استدلال آیه قبل آمد؛ بنابر

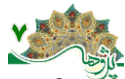


استدلال شوکانی (فارغ از باطل بودنش که وقوع حکومت جور را امری تکوینی دانسته است) اولاً: لازم می‌آید که هر آنچه خدای متعال در قرآن از آن نهی فرموده از جمله قتل، زنا، شرب خمر و ... به دلیل وقوعش در عالم تکوین، حلال و ارتکاب به آن بلامانع باشد که لازمه این امر نیز عبث بودن نزول آیات و دستور به احکام الهی است.

ثانیاً: شوکانی با وجود اعتراف به دلالت آیه، مبنی بر عدم مشروعیت حاکم جائز، به دنبال تأیید استدلال ناتمام خود به مثالی (نماز) است که هیچ ارتباط منطقی با استدلال وی ندارد چه این که نماز، یک عمل عبادی و فردی است؛ حال آن‌که امر امامت امت اسلامی، امری اجتماعی است که سرنوشت احاد امت را تحت تأثیر خود قرار داده و به هیچ وجه آثار انحراف از آن با آثار نماز نخواندن فرد، قابل قیاس نیست.

ضمن این که همه آن‌چه شوکانی در استدلال خود بر این آیه آورده در کلام زمخشری نقض می‌گردد چه این که زمخشری، در تفسیر کبیر، ذیل همین آیه و عبارت «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» چنین می‌نویسد: «و بسیار گفته شده که عهد به ظالمان نمی‌رسد و ظالمان را کسی خوانده‌اند که ظالم در نسل او باشد و چنین کسی حق استخلاف و واگذاری عهد امامت را ندارد و این عهد به فرد عادل می‌رسد که مبرای از ظلم باشد».^۱

وی در ادامه دلیل خود بر عدم صلاحیت امام فاسق و ظالم را چنین



مطرح می‌کند که؛ چنین فردی چگونه می‌تواند صلاحیت حکومت داشته باشد در حالی که شهادت و حکمش مورد پذیرش نبوده و طاعتش واجب نیست و خبرش (و به طرز اولی تقدّمش بر امام جماعت بودن) نیز پذیرفته نمی‌شود.

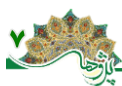
وی در ادامه به حمایت ابوحنیفه از قیام زید بن علی (ع) علیه حاکمان عصرش اشاره نموده و آرزوی الحاق به زید بن علی (ع) و یارانش را می‌نماید.

زمخشری در ادامه به نقل از ابن عیینه، دلیل جواز خروج بر حاکم ظالم را چنین عنوان کرده: «هرگز ظالم نمی‌تواند امام باشد زیرا امام برای بازداری از ظلم است و اگر ظالم به نفس خودش را، امام قرار دهیم، مانند این است که گرگی را چوپان گوسفندان قرار داده باشیم».^۱ هم‌چنین وی به سند مجاهد، از ابن عباس روایتی را نقل می‌کند که بیان‌گر نقض هر عهد و پیمانی با حاکم ظالم است و می‌گوید: «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ يَعْنِي عَهْدِي لِلْغُلَامِ لَا يَنَالُ عَهْدِي لِلْغُلَامِ»^۲.

جالب است که زمخشری حتی عقیده «عدم عزل حاکم جائز پس از انعقاد امامت وی» را هم رد می‌کند و آن را بی‌اساس می‌داند.

۱. همان.

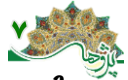
۲. همان.



نقد آیه سوم:

در نقد این آیه که حکومت ظالمان بر مسلمین را ثمره گناه امت دانسته، که به واقع در صدد القای روحیه جبرگرایی است؛ باید توجه داشت که؛ اگرچه گناهان امت، منجر به سلب بسیاری از نعمات الهی و نزول بلا یای گوناگون از جمله تسلط بدکاران و ظالمان بر امت می‌گردد؛ اما از آنجا که راه توبه و بازگشت امت به عنوان یک تکلیف واجب و همگانی همیشه باز است هر قومی می‌بایست پس از توبه به درگاه الهی در صدد اصلاح امور فردی و اجتماعی در سایه امر به معروف و نهی از منکر باشد و راضی شدن به ظلم ظالمین نیز خود گناهی نابخشودنی است که در آیات الهی بر آن بسیار تأکید شده است. و نیز حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در خطبه‌ای می‌فرماید: «لا تتركوا الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فيولى عليكم شراركم ثم تدعون فلا يستجاب لكم؛ امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، چرا که اشارتان بر شما مسلط می‌شوند، پس هر چند دعا کنید مستجاب نشود».^۱

بنابراین، ماندن در چنین وضعیتی، هم ترک واجب است که منجر به آزار و اذیت مسلمین می‌شود و هم منجر به حبس دعای مؤمنین می‌گردد که در حالت اول می‌تواند حتی منجر به هتک حرمت از نوامیس و جان و مال مسلمین گردد؛ که خود ظلم بزرگ‌تر و نابخشودنی



۱. سیدرضی، نهج البلاغه، محمد دشتی، نامه ۴۷.

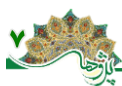
است، و مرتکب به آن، چه حاکم باشد یا کسی که ظلم چنین حاکمی را پذیرفته، باید در ایمان وی به خدا و رسول و ما انزل الله شک نمود و در حالت دوم نیز به قطع از جرگه ضالین و مبغوضین درگاه الهی خواهد بود.

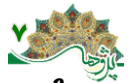
نقد آیه چهارم:

در نقد استدلال به این آیه که بیانگر وجوب حفظ جان از هلاکت است؛ استناد به کلام فخر رازی نموده که در عبارات پایانی تفسیر این آیه تأکیدی بر حفظ مال و جان و ترک جهاد از سوی رسول خدا(ص) کرده است؛ تا بر تقدم اهمیت حفظ جان در امر شورش بر حاکم تأیید بیش‌تری کرده باشد. جالب این‌جاست که فخر رازی به نقل از ابوهریره چنین می‌گوید: «این آیه در حق مردی نازل شده که مستقلاً و یک‌تنه در میان دو لشکر به میدان می‌زند. برخی مردم بر این تأویل ابوهریره طعنه زده‌اند که این‌گونه عملیات (یک‌تنه به لشکر زدن) حرام نیست که این آیه در صدد بیانش باشد چون روایاتی دال بر جواز چنین عملیاتی داریم».^۱

البته در ادامه، جهت یاری ابوهریره در تفسیری که از آیه کرده توجیهاتی آورده‌اند؛ از جمله این‌که نهی از تهلک در عملیات یک‌تنه در جایی است که منفعتی بر آن عملیات مترتب نباشد و آن روایات جواز عملیات را در صورت داشتن منفعت متذکر شده است.

۱. همان.





حقیقت امر این است که به اعتراف خود فخر رازی، این آیه،
و جوهی را تفسیر می‌کند که هیچ یک نهی از قیام و مبارزه علیه حاکم
جور نمی‌کند، وی درباره وجوه دلالت آیه چنین می‌نویسد: «بر اساس
آیه ۱۹۴ و ۱۹۵ چنین به دست می‌آید که اگر دشمنان در ماه‌های حرام
جنگی بر شما وارد کردند شما به حکم این که ماه حرام است از جنگ
دست نکشید که منجر به مرگ تهلکه می‌شود (لا تحملنکم حرمه)، وجه
دیگر این است که از ترس کم شدن مال و ترس از گرسنگی دست از
انفاق نکشید که خود را به تهلکه می‌اندازید».^۱

لذا واضح است که این آیه به هیچ وجه بیانگر حرمت خروج بر
حاکم جائز نیست و چنانچه استدلال‌کننده از منطوق آیه چنین حکمی
را برداشت کرده باشد، فخر رازی در ادامه تفسیر این آیه، بر روایات
و جوب جهاد و داشتن نیت آن در دل تأیید نموده که هم فرض ابتدایی
از نهی کشته شدن را باطل می‌نماید و هم بیانگر عدم همراهی و
همدلی با ظلمه ستمگر است. وی می‌نویسد: «صالح عن أبي هريرة قال:
قال رسول الله (ص): مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ وَلَمْ يُحَدِّثْ بِهِ نَفْسَهُ مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ
مِنْ نِفَاقٍ؛ هر کس بمیرد و جهاد نکند و نیت جهاد هم نداشته باشد، بر
شعبه‌ای از نفاق مرده است».^۲

بنابراین، استدلال قائلین به این نظریه بر این آیه نیز در اثبات

۱. همان.

۲. همان.

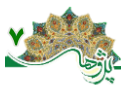
مدعای شان غیرممکن، باطل و ناتمام است.

نقد آیه پنجم:

در استدلال به وجوب پیروی از حاکم در غیرمعصیت، نخست این که:

خداوند متعال هرگز ولایت و امامتی برای فاسقان بر مسلمانان وضع فرموده است و به صراحت فرموده که عهدش به بیدادگران و ستمکاران نمی رسد و در آیات دیگر از قرآن که در آینده به تفصیل به آن پرداخته خواهد شد، حتی از تمایل به ستمگران هم منع نموده است چه رسد به تبعیت و اطاعت از ایشان، و نیز به جهاد و مقابله با ستمگران و ظلمه کفر تصریح داشته است و اگرچه آیه ۵۹ از سوره نساء، ما را به اطاعت از ولیّ امر رهنمون می سازد، اما دلیل بر این نیست که اطاعت از هر حاکمی واجب باشد چه این که فخر رازی در تفسیر این آیه اعتراف و تأکید بر عصمت اولی الامر نیز کرده است. بنابراین، استدلال به این آیه به جهت اثبات وجوب اطاعت از حاکم جائز و مشروعیت حکومت وی جای بسی تأمل و سؤال دارد؟!

و دوم این که: پیش از این آمد که بنابر قاعده اصولی «انّ الحکم لایثبت موضوعه» صرف حکم به اطاعت از اولی الامر، مشروعیت حاکمیت جور و اطاعت از حاکم جائز، موضوعیت نخواهد داشت و ولایت و امامتی را هم برای شان ثابت نمی کند.



نقد آیه ششم:

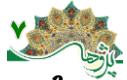
در این آیه که به وجوب همراهی با جماعت و نهی از شقاق و دوری از صفوف مسلمین تأکید دارد؛ لازم به ذکر است که اولاً: باید مفهوم حداقلی و مصداق حقیقی و واحد از «جماعت» ارائه گردد که از سوی اهل سنت، در این باره هیچ کلام واحد و متقنی موجود نیست؛ بلکه اختلافاتی نیز هست؛ و به واقع به تعریف جامع و کاملی از این واژه، دست نیافته‌اند تا بخواهند بر تبعیت از چنین جماعتی تأیید و ذیل این آیه، مطلوب خویش را استدلال نمایند.

ثانیاً: اگر بنا بر پیروی از جماعت است و جدایی از این جماعت مصداق کفر و ارتداد می‌باشد، چرا باید بر حکومت حاکمی گردن نهاد که خود با فاصله‌گیری از جماعت و ایجاد فرقه و فتنه به عنوان حاکم غالب جائر، تسلط بر مسلمین یافته است؟

ثالثاً: چنین حاکمی حقیقتاً با چه ابزاری جز ظلم و زورگویی، جماعت را با خود همراه ساخته؟ و با این نوع همراه ساختن جماعت با خود، مشروعیت حکومتش را چگونه توجیه می‌کند؟ چه این که قطعاً چنین حاکمی اگر از حرمت خروج مردم علیه خود (با وجود ظلم و ستمی که بر آن‌ها روا می‌دارد) باخبر باشد، با اطمینان خاطر بیش‌تری به ظلم و سرکشی خود ادامه خواهد داد و برای بقای حکومت خود از هیچ فتنه و دسیسه‌ای دریغ نمی‌کند.

۵. نقد نظریه بر اساس آیات متعارض

قرآن کریم و سنت صحیحه بر حرمت اطاعت از سلاطین جائر و



طاغوت و عدم اعتماد بر آن‌ها تصریح داشته و حتی بر نفی و رد زمامدار فاسق و مقاومت و مبارزه علیه چنین حکومتی تأکید می‌ورزد. پیش از این به معنی واژه «جور» پرداخته شد، لذا در این جا به یکی از مصادیق جور یعنی طاغوت و ابعاد مختلف قرآنی آن اشاره خواهد داشت و پس از روشن ساختن مصداق حقیقی «حاکم جور» در قرآن بر اساس تفاسیر اهل سنت به تبیین آیات متعارض با نظریه «حرمت خروج بر حاکم جائر» می‌پردازد.

۵-۱. طاغوت کیست؟

طاغوت از ماده «طغی» و مصدر «طغیان» گرفته شده است. طغیان یعنی تجاوز از حد؛ راغب اصفهانی نیز طغیان را تجاوز حدود از گناه می‌داند؛ یعنی هر گناهی را طغیان می‌داند.^۱

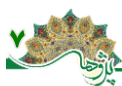
مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: «وقتی عرب‌ها می‌گویند طغی الماء یعنی از حد گذشت، می‌خواهد سیل شود».^۲

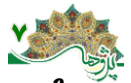
مفسران برای کلامه «طاغوت معانی متعددی ذکر کرده‌اند، از جمله شیطان، کاهن، ساحر، انسان‌ها و جنیان متمرّد، بت‌ها و هر آنچه به جای خدا پرستش شود و کسانی که راه را برای بت پرستی و گمراه کردن مردم هموار کنند».^۳ همراه شدن لفظ طاغوت با واژه «جبت» در آیه

۱. ر.ک. راغب اصفهانی، ص ۳۰۵.

۲. طبری، همان، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳. ر.ک. همان، ص ۵۱.





۵۱ سوره نساء، موجب شده است معانی بیش‌تری برای هر دو واژه ذکر شود. در صحیح بخاری در این باره آمده است: «از جمله این‌که آنان دو بت بودند؛ یا یهودیانی بودند که برای همراهی با مشرکان قریش، بت‌های آنان را می‌پرستیدند؛ یا این‌که جبت، حیی بن آخطب است و طاغوت، کعب بن اشرف یهودی است؛ یا این‌که جبت، سحر است و طاغوت، شیطان است».^۱

از تعدد معانی و کاربردهای متفاوت واژه طاغوت چنین برمی‌آید که این لفظ معنایی عام دارد که بر افراد مختلفی صدق می‌کند، چنان‌چه راغب نیز «طغیان» را استعاره عام می‌داند؛ از این رو، مفسران در معنای آن گفته‌اند که طاغوت به هر طغیان‌گر و متجاوز از حدود اطلاق می‌شود، پس همه ساحران و کاهنان و مانعان راه خیر، بت‌ها یا شیاطین یا آجنه‌ای که عبادت می‌شوند، انسان‌های گمراه‌کننده مردم و همه کسانی که بدون رضایت خدا فرمانبری می‌شوند، طاغوت هستند.^۲

طبری در «تفسیر کبیر» درباره فرازهایی از این آیه چنین می‌نویسد: «مقصود از «انهم آمنوا بما انزل الیک» منافقان، و «ما انزل من قبلک» یهود، و «یریدون أن یتحاکمو الی الطاغوت» کاهن است».^۳

آلوسی در کتاب روح المعانی به طرق ثعلبی از ابن عباس درباره

۱. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، دار المعرفه، بیروت، ج ۵، ص ۱۸۰.

۲. ر.ک. طبری، همان، ذیل آیه ۲۵۶ بقره.

۳. محمد بن جریر طبری، ج ۵، ص ۹۷.

شان نزول این آیه چنین روایتی را نقل کرده‌اند: «میان یکی از منافقان به نام بشر و فردی یهودی منازعه‌ای پیش آمد. یهودی از او خواست نزد پیامبر رفته و از ایشان بخواهند میان آن دو داوری کند، ولی بشر منافق، کعب بن الاشرف را به عنوان داور و قاضی معرفی نمود».^۱

در منابع روایی، طاغوت و جمع آن طواغیت و نیز طاغیه و جمع آن طواغی، فراوان به کار رفته است. در برخی احادیث آمده است که در دوران جاهلیت، اعراب بعضی از داوری‌های خود را نزد طواغیت می‌بردند. به نقل بخاری از جابر، طواغیتی که نزد ایشان داوری می‌شد در هر قبیله‌ای وجود داشت و آنان کاهنانی بودند که شیطان بر ایشان نازل می‌شد.^۲ اما در روایات دیگری لفظ طاغیه برای بت‌منات در جاهلیت به کار رفته است.^۳ در برخی روایات نیز این مبحث با موضوعات غیبی ارتباط یافته و مثلاً ابن ابی شیبّه از انس بن مالک نقل کرده است که به نقل از رسول خدا ﷺ گفته است: «در آغاز ملوک بر سر کار خواهند آمد، سپس جباران و سپس طواغیت».^۴

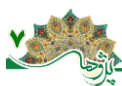
از مجموع آنچه گفته شد، چنین برمی‌آید که؛ حکام ستمگر و کسانی که بدون رضایت خدا فرمانبری و اطاعت می‌شوند از مصادیق

۱. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، شمس‌الدین سناء بزیع، ج ۵، ص ۶۸، چاپ دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲. رک. بخاری، ج ۵، ص ۱۸۰.

۳. مسلم نیشابوری، ج ۴، ص ۶۹.

۴. همان، ج ۷، ص ۲۵۴.



حقیقی طاغوت به شمار می‌روند که در بسیاری از آیات قرآن نه تنها از اطاعت ایشان منع شده بلکه حکم به برائت و مقابله با ایشان نیز آمده است.

۵-۲. نهی از رکون در برابر ستمگران

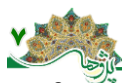
در مقابل کفر به طاغوت و برائت جستن از آن، «عبادت طاغوت»، به معنای اطاعت از آن است. در تفسیر آیه ۱۷ سوره زمر آمده: «کسی که از طاغوت اطاعت کند، او را عبادت کرده است». لذا خدای متعال در آیه ۱۱۳ سوره هود از رکون بر ستمگران به عنوان یکی از مصادیق طاغوت که پیش‌تر آمد، نهی کرده است.

لغت‌شناسان «رکون» را به دوستی، مودّت، اطاعت و فرمانبری، رضایت و خشنودی، میل و رغبت، کمک خواستن و نزدیکی و چاپلوسی معنا کرده‌اند.

زمخشری در تفسیر این آیه می‌گوید: ««أركنه» یعنی به او متمایل شد. نهی در این آیه شامل: هواداری، تمایل و همراهی، همنشینی، بازدید، چاپلوسی و رضایت به کارهای ستمگران، خود را شبیه آنان کردن، همانند آن‌ها لباس پوشیدن، چشم به عنایت آنان داشتن و آنان را با عظمت یاد کردن می‌شود»^۱.

زمخشری در ادامه به واقعه‌ای قابل تأمل اشاره نموده و می‌نویسد:

۱. محمود بن عمر بن احمد، زمخشری، تفسیر الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۴۳۳.



«حکایت شده است که روزی موفق پشت سر امام نماز می‌خواند که این آیه را خواند: «و لا تتركوا الى الذين ظلموا فتمه سکم النار»؛ بلافاصله از هوش رفت. وقتی که به هوش آمد، به او گفتند: این در مورد کسی است که نسبت به ستمگران تمایل داشته باشد، پس خود ستمگران چه عذابی خواهند داشت؟»^۱

قرطبی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «رکون اتکا و اعتماد و تمایل و رضایت نسبت به چیزی را گویند».^۲ و به نقل از قتاده می‌گوید: «معنای آیه آن است که ستمگران را دوست نداشته باشید و از آنان اطاعت نکنید».^۳

هم‌چنین درباره «الذين ظلموا» می‌نویسد: «گفته شده مقصود از ستمگران در این آیه مشرکان می‌باشند. قولی دیگر می‌افزاید: هم مشرکان و هم گناهکاران را شامل می‌شود، همان‌گونه که در آیه «و اذا رأيت الذين يخوضون فی آیاتنا» آمده بود که دلالت بر دوری از کفار و گناهکاران بدعت‌گذار دارد».^۴

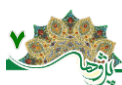
ابن کثیر در تفسیر «و لا تتركوا الى الذين ظلموا» می‌نویسد: «ابن عباس رکون را به چاپلوسی و تملق معنا کرده است و ابوالعالیه

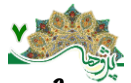
۱. همان.

۲. قرطبی، ج ۹، ص ۱۰۷.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۰۸.





می گوید: یعنی به اعمال ستمگران رضایت ندهید و ابن جریر به نقل از ابن عباس آن را به معنای متمایل شدن نسبت به ستمگران گرفته است. این قول خوبی است و می توان بدین صورت آیه را معنا کرد: ستمگران را یاری نکنید؛ چرا که در صورت یاری آنان همانند کسانی خواهید شد که به رفتار و کارهای شان راضی هستند»^۱.

از کلام مفسران اهل سنت در نهی از رکون بر ستمگران، چنین برداشت می شود که اجتناب از تمایل به آنان، سکوت در برابر آنها، کمک خواستن از آنان، رضایت به عملکردشان، چاپلوسی، محبت، اطاعت، زیر بار حکومت آنها رفتن و قبول آنان روا نیست. فلذا اگر به تصریح قرآن حتی تمایل به ستمگران جایز نیست، پس چگونه می توان ولایت و رهبری آنان را پذیرفت و حاکمیت آنان را قبول نمود؟

۵-۳. عدم اطاعت از حاکمان مسرف و فاسد و غیر صالح

خداوند در آیات ۱۵۰ و ۱۵۱ سوره شعراء می فرماید: «و لا تطيعوا امر المفسرین الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون!» و از اسرافکاران فرمانبرداری نکنید، آنان که در زمین فساد می کنند و اهل اصلاح نیستند».

۱. إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی البصری، تفسیر القرآن العظیم، محمدحسین شمس الدین، دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون - بیروت، ۱۴۱۹ هـ ج ۲، ص ۴۶۱.

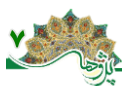
۲. سوره شعراء، آیات ۱۵۰ و ۱۵۱.

در تفاسیر اهل سنت به اتفاق، ذیل این آیه از واگذاری حکومت و رهبری جامعه به اسراف کنندگان و کسانی که اهل اصلاح نیستند، منع شده است و با بیان روایاتی که حکم مقابله و امر به معروف و نهی از منکر با چنین حاکمانی را به صراحت اعلام می دارد، عدم مشروعیت حاکمیت این افراد را تأیید می نماید.

در حدیثی مشابه، ابوالدرداء از پیامبر (ص) نقل می کند که: «لتأمرنّ بالمعروف و لتنهّ عن المنکر او لی سلطان الله علیکم سلطاناً ظالماً لایحل کبیرکم و لایرحکم صغیرکم».^۱

این حدیث که تسلط و چیرگی سلاطین شرور و ستمگر بر ملت را نتیجه ترک «امر به معروف و نهی از منکر» از طرف مردم می داند، بیان گر ضرورت امر به معروف و نهی از منکر مردم در مقابل سلطان ظالم و ستمگر است که نهایتاً مفهومی جز قتال و مبارزه در برابر حاکم ستمگر و فاسق را نخواهد داشت. حاکم نیشابوری حدیث زیر را که بر این معنا دلالت دارد در مستدرک آورده است: «قال ابو عبدی بن حراج رضی الله عنه قلت: یا رسول الله ای شهداء اکرم علی الله عز و جل قال: رجل قام الی وال جائر فامرہ بالمعروف و نهاء عن المنکر فقتله علی ذلک

۱. ابو حامد محمد، غزالی، احیاء علوم الدین، قاهره: مطبعه مصطفی البابی، ۱۹۳۹، ص

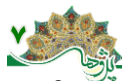


فذلک الشہید منزلتہ فی الجنۃ بین حمزہ و جعفر»^۱.

حدیث فوق نہ تنها بر حساسیت و اهمیت «امر به معروف و نہی از منکر» در مقابل سلطان ظالم و جائر تأکید می‌کند بلکه خطرات جانی و مالی و حتی قتل و خونریزی کہ بر آن مترتب است را گوشزد می‌کند کہ در ہر حال می‌بایست متحمل آن شد و کسانی کہ در این راہ جان می‌بازند بہ فضیلت شہادت کہ بہترین فضایل است نائل می‌شوند. بنابراین، تغلب و استیلای حاکم فاسق و ستمگر نہ تنها منشأ مشروعیت حکومت وی نیست بلکه منشأ جواز و وجوب مبارزہ و مقاومت با وی و خلعش از حکومت می‌باشد.

۴-۵. عدم اطاعت از حکام تابع اہواء و ہوس‌ها

آیہ ۵۰ سورہ قصص یکی از نمونہ‌های بارز از آیات متعارض با نظریہ «حرمت خروج بر حاکم جائر» است کہ می‌فرماید: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ و چہ کسی گمراہ‌تر است از کسی کہ بہ دنبال خواستہ‌های خود رود و از ہوای نفس خود پیروی کند بی‌آن کہ از ہدایت الہی بہرہ‌مند باشد، و البتہ خداوند گروہ ستمکاران را رہبری نخواہد کرد.



۱. ابو عبدلہ، حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، یوسف عبدالسلام بن محمد بن عمر علوش، بیروت: دار المعرفہ، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۳۷.

در تفاسیر اهل سنت «اتَّبِعْ هَوَاهُ» به معنای شرک، طلب شهوات و اعراض از حق آمده است.

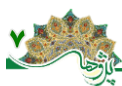
بنابراین، چگونه می‌توان میان این فتاوی اهل سنت بر «وجوب اطاعت از حاکم جائز» و آیات قرآن جمع کرد؟

در تتمه این بحث اشاره به آیه ۹۷ سوره نساء فصل الخطاب در نقد ادله قرآنی اهل سنت بر حرمت خروج بر حاکم جائز بوده که می‌فرماید: «قطعاً کسانی که (با ترک هجرت از دیار کفر و ماندن زیر سلطه) بر خویش ستم کردند (هنگامی که) فرشتگان آن‌ها را قبض روح می‌کنند، به آنان می‌گویند: در چه حالی بودید؟ می‌گویند: ما در زمین مستضعف بودیم، فرشتگان می‌گویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس جایگاه‌شان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است».

در این آیه، خداوند ظلم‌پذیران را با ظالمان مساوی دانسته و آن‌ها را نیز در زمره ظالمان می‌داند، تنها به این دلیل که با ستمگری آنان کنار آمده و در برابر آن‌ها سکوت نموده و حتی مطیع شان نیز بوده‌اند؛ لذا با توجه به صراحت آیات قرآن کریم بر عدم مشروعیت طاغوت و حکومت جور، ناهم‌خوانی ادله قرآنی قائلین به «حرمت خروج بر حاکم جائز» با این آیات مصرّحه آشکار می‌گردد.

۱. نرم‌افزار مکتبه الشامله، الموسوعة القرآنية، ج ۱۰، ص ۲۵۲.

۲. زمخشری، همان، ج ۳، ص ۱۸۹.



علاوه بر این، این آیات که به دلالت مطابقی، عدم اطاعت و پیروی از حاکمان ظالم و ستمگر را تصریح نموده و به مبارزه و مقابله با ایشان نیز تأکید دارد؛ آیاتی که دربردارنده وجوب برپایی قسط و عدل در جامعه اسلامی است، از دیگر آیات متعارضی است که با دلالت التزامی در نقد این نظریه راهگشاست؛ که در این مجال تنها به اختصار به برخی اشاره می‌گردد:

_____ «انا ار سلنا ر سلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم

الناس بالقسط» (حدید: ۲۵)

- «أمرت لأعدل بینکم» (شوری: ۱۵)

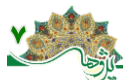
- «قُل امر ربی بالقسط» (اعراف: ۲۹)

- «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوَّامین بالقسط شهداء لله» (نساء: ۱۳۵)

حاصل آن‌که این آیات بیان‌گر آن است که؛ اقامه قسط و عدل از اهداف شریعت اسلامی و از وظایف اصلی انبیاء الهی و جانشینان و حکام پس از ایشان بوده است و قطعاً تحقق چنین هدف والایی با حاکمیت حکام جور بر امت اسلامی امری محال و غیرممکن خواهد بود.

نتیجه‌گیری

نظریه «حرمت خروج بر حاکم جائر» یکی از نظریه‌های مهم در مباحث امامت تطبیقی است که به عنوان یک حکم فقهی و سیاسی مورد توجه خاص و ویژه از سوی علمای اهل سنت بوده است. دلایل ایشان در اثبات این نظریه با استناد به برخی آیات که بیان‌گر



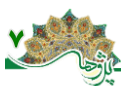
و جوب برگزاری شرایع اسلام از جمله نماز جماعت و غیره است و یا تحقق حاکمیت ظالمان و یا آیاتی که حاکمیت جور را ثمره گناه امت دانسته و هم چنین آیاتی که بیان گر وجوب حفظ جان از هلاکت و یا وجوب فرمانبرداری از حاکم در غیر معصیت الهی و نهی از شکاف در صفوف مسلمین و همراهی با جماعت بوده است، می باشد.

حال آن که چنین استدلال هایی کج فهمی ها و عدم بصیرت در تفسیر این آیات و نیز اعتقاد افراطی به جبرگرایی و کوتاه نظری در استدلال بماوقع از سوی ایشان را آشکار می نماید. لذا روشن می سازد که تمامی ادله، بر اساس تقدم عمل صحابه بر نظر خدا و رسول (ص) می باشد.

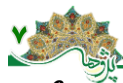
این نظریه به شهادت برخی مفسرین و عقلای اهل سنت، با آیاتی که صراحتاً عدم اطاعت از طاغوت و نهی از رکون در برابر ستمگران و عدم اطاعت از حاکمان مسرف و فاسد و غیر صالح و نیز حکامی که تابع اهواء و هوس های شان هستند، نقد و رد می گردد.

هم چنین این نظریه از سوی مکاتب کلامی اهل سنت مانند معتزله و برخی اشاعره و نیز فقهای حنفی، با استناد به ادله روایی و پیروی از سیره اهل بیت (ع) رد و بر جواز خروج بر چنین حاکمی تأکید شده است.

این نظریه از جهت فقهی نیز قابل نقد و بررسی است؛ چه این که اهل سنت می بایست به اثبات حجیت دلایل پذیرش چنین حکمی که ادله قرآنی آن برای اثباتش تام و تمام نبوده و حتی با آیات متعارض مواجه بوده است، چاره ای اندیشیده تا جوابگوی مکلفین به چنین



حکمی باشد. ضمن این که با وجود جنبش های بیداری در جوامع اسلامی و بروز نظریه های سیاسی در باب «انفتاح باب جهاد» و «دموکراسی مردمی در حاکمیت جوامع» و اظهارات بسیاری از دانشمندان و صاحب نظران معاصر اهل سنت هم چون سنهوری و توفیق الشاوی و ناصر الغامدی، زمزمه های اضمحلال و انقضای این نظریه به گوش می رسد. فلذا اهل سنت می بایست پاسخگوی ظلم رفته (در سایه چنین انحراف بزرگی) به پیکره جوامع امت اسلامی نیز باشد.



دوره مطالعاتی امامت پژوهی ■ دفتر اول ■ پاییز ۱۴۰۰

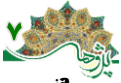


فهرست منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، شمس الدین سناء بزيع، بيروت: دار الكتب العلميه.
۲. ابن حزم اندلسی قرطبی ظاهری، علی بن أحمد بن سعید، الف فصل فی الملل و الاهواء و النحل، قاهره: مکتبه الخانجی.
۳. ابن کثیر، إسماعیل بن عمر (۱۴۱۹هـ—)، تفسیر القرآن العظیم، محمدحسین شمس الدین، بيروت: دار الكتب العلميه، منشورات محمدعلی بیضون.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸ق)، لسان العرب، بيروت: دار احیاء التراث العربی.
۵. احمد بن محمد بن حنبل (۱۴۱۶)، مسند الإمام أحمد بن حنبل، شُعَيْب الأرْنَؤوط و عادل مُرشد، بيروت: مؤسسه الرساله.
۶. محقق اردبیلی، احمد بن محمد، زبده البیان فی احکام القرآن، تهران: المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه، چاپ اول.
۷. اسفراینی، طاهر بن محمد (۱۴۰۳هـ—)، التبصیر فی الدین و تمییز الفرقه الناجیه عن الفرق الهالکین، کمال یوسف الحوت، لبنان: عالم الكتب، چاپ اول.
۸. ایجی، میر سید شریف (۱۳۲۵ق)، شرح المواقف، قم: الشریف الرضی،



چاپ اول.

۹. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۱/۱۹۸۱)، **صحیح البخاری**، بیروت:

دار المعرفه.

۱۰. البغدادی، عبدالباقر ابن طاهر (۱۹۲۸م)، **اصول الدین**، بیروت: دار الکتب

العلمیه، چاپ سوم.

۱۱. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله (۱۴۱۸ق)، **مستدرک علی الصحیحین**، یوسف

عبدالسلام بن محمد بن عمر علوش، بیروت: دار المعرفه.

۱۲. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳)، **قواعد الاحکام**، قم: مؤسسه

النشر الإسلامی، چاپ اول.

۱۳. الدمیجی، عبدالله بن عمر بن سلیمان (۱۴۰۳ق)، **الامامه العظمی عند اهل**

السنه و الجماعة، ریاض: دار الطبیه.

۱۴. رباع، علی ابراهیم (۱۴۲۵ق)، **نظریه خروج فی الفقه السیاسی الاسلامی**،

بیروت: دار الکتب العلمیه.

۱۵. سیدرضی، **نهج البلاغه**، محمد دشتی، نامه ۴۷.

۱۶. الزحیلی، وهبه بن مصطفى، الفقه الإسلامی و أدلته (الشامل للأدلة الشرعیة

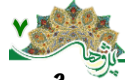
و الآراء المذهبیة و أهم النظریات الفقهیة و تحقیق الأحادیث النبویة و

تخریجها)، سوریه - دمشق: دار الفکر، چاپ چهارم.

۱۷. زمخشری، محمود بن عمر بن احمد (۱۴۰۷ق)، **تفسیر الکشاف عن**

حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتب العربی.

۱۸. الشیبانی الجزری ابن اثیر، محمد ابن عبدالکریم (۱۳۹۹هـ)، **النهایه فی**



دوره مطالعاتی امامت پژوهی

دفتر اول

پاییز ۱۴۰۰



غريب الحديث، طاهر أحمد الزاوي — محمود محمد الطناحي، بيروت: المكتبة العلمية.

١٩. طبراني، سليمان بن أحمد بن أيوب طبراني (١٩٨٣م)، المعجم الصغير، بيروت: دار الكتاب العلمي.

٢٠. طبري، محمد بن جرير (١٤١٢ق)، جامع البيان في تفسير القرآن، بيروت: دار المعرفة.

٢١. العثيمين، محمد بن صالح بن محمد، لقاء الباب المفتوح، نرم افزار مكتبة الشاملة.

٢٢. عسقلاني، أحمد بن علي بن حجر (١٣٧٩)، فتح الباري في شرح صحيح بخاري، محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار المعرفة.

٢٣. غزالي، أبو حامد محمد (١٩٣٩)، إحياء علوم الدين، قاهره: مطبعة مصطفى البابي.

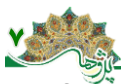
٢٤. فخر رازي، تفسير كبير و مفاتيح الغيب، ج ٥، ص ١٥٠، نرم افزار مكتبة الشاملة.

٢٥. الفوزان، صالح بن فوزان بن عبدالله، فتاوى صالح فوزان، رقم فتوى: ١٥٨٧٢، نرم افزار مكتبة الشاملة.

٢٦. فوزي بن عبدالله بن محمد الحميدى الأثرى، كفاية المفتين في تحرير الخروج على ولاة أمر المسلمين، بي تا.

٢٧. قاضي عبد الجبار (١٤٢٢ق)، شرح الاصول الخمسة، أحمد بن حسين أبي هاشم، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول.

٢٨. محمد بن عبد الوهاب (١٤٢٧ق)، كتاب الكبائر، عقيل بن عمر، دار ابن



حزم.

۲۹. محمد بن نطح بن محمد بن مفرح (۱۴۲۷ق)، الفروع، بیروت: دارالکتب العلمیه.

۳۰. محمدی، علی (۱۳۹۰)، شرح کشف المراد، اندیشه مولانا، چاپ اول.

۳۱. معهد الرسول الاکرم، حوار فی التسامح و العنف، مجله الحياه الطيبه، بیروت.

۳۲. میرعلی، محمدعلی (۱۳۹۶)، اطاعت از حاکم جائز در نظام امامت و خلافت، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ اول.

۳۳. نجفی، محمدحسن بن باقر (۱۹۸۱م)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت.

۳۴. نجفی، محمدحسن بن باقر عبدالکریم (۱۳۶۲ش)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.

۳۵. النیشابوری، مسلم بن الحجاج، الم سند الصحیح الم سلم، محمدفؤاد عبدالباقی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

۳۶. آصفی، محمد مهدی، قیام علیه حاکمان جور: انواع، راهکارها و ضوابط شرعی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

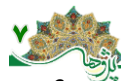
سایت ها و نرم افزارها آموزش های اسلامی معصوم

۳۷. سایت کتابخانه فقهت، www.eShia.ir.

۳۸. سایت نورمگز، پایگاه مجلات تخصصی علوم اسلامی،

www.noormags.ir

۳۹. نرم افزار مکتبه الشامله.



دوره مطالعاتی امامت پژوهی



دفتر اول



پاییز ۱۴۰۰



۱۴۰۰



۱۴۰۰



۱۴۰۰



۱۴۰۰



۱۴۰۰



۱۴۰۰



۱۴۰۰